

صدای موزونی که از ماحول آنان بوجود می آید، کاملاً هم وزن است. «لوشون» نویسنده مشهور معاصر چین میگوید: «نیاکان نخستین ما، حتی سخن زدن را هم نمیدانستند، از اینکه بکجا با هم کار میگردند، مجبور بودند نظر خود را ابراز دارند، بعداً چنانکه آهسته آهسته آوازهای پیچیده‌ای را ارائه کردند. بطور مثال زمانی که همه خوب‌ها را بلند کردند، حس نمودند که خسته شده‌اند، مگر فکر نمی‌کردند که سخن بگویند ازین میان یکی گفت: «کنک یو کنک یو»، این بذات خود ایجاد است، همه باید او را بستانند، بکار بردن آن، بعینه چاپ است؛ اگر بابت علاماتی باقی بماند، این خود ادبیات است...» (۱) دلایل بالا نشان میدهد که نخستین آهنگ‌های موسیقی و سرودها، بایروی از اوزان و موسیقیت مراحل کار بوجود آمده است، و این با زندگی کار و مبارزه تولیدی آنان رابطه نهایت نزدیکی داشته است، و این وسیله‌ای بوده به اینکه آنان تولیدات را جمع کنند و بصورت متقابل احساسات و مفکوره‌های خود را بیان نمایند. بعضاً بمنظور از دیداد آهنگ موسیقی، و موافق با ارائه احساسات بشر ابتدایی خواسته است ابزار کار را نیز اصلاح کند، که بدین ترتیب نخستین آلات موسیقی را ایجاد کرده اند.

رقص جامعه ابتدایی. با تقلید از حرکات حیوانات مختلف، و تبارز آن در جریان کار، نیز بازیگری کار و مبارزه تولیدی بشر ابتدایی رابطه نزدیکی بهم میرساند، بطور مثال مردمان «هچی مو» که در گرین لیند و جاهای دیگر زندگی میکنند، زمانی که میخواهند سنگ‌های دریایی را گرفتار کنند، یک سلسله حرکات سنگ آبی را تقلید میکنند، با بلند کردن سر آهسته آهسته سوی او میروند، بعد از آنکه به آنها نزدیک شدند، حمله‌ور می‌شوند، شکارچیان حین حاضر ساختن شکار و گرفتن آن، تقلید حرکات حیوان را تکرار میکنند، که بدین ترتیب رقص شکارچی را ایجاد کرده اند. بدون شک و تردید. اینگونه رقص تاحدی اصل تفریح و تفریحی را با خود دارد. مگر با آنهم طوریکه دانشمندی

دانشمندان درباره علت ایجاد پدیده های فکری چنین بیان میکنند: «ایجاد فکر، جهان بینی، شعور در مراحل نخستین با فعالیت های مادی انسانها ارتباط مستقیم داشته است، و آمیخته با معاشرت مادی و زبان زندگانی واقعی آنان بوده است. جهان بینی مفکوره و معاشرت روحی انسانها، باز هم محصول مستقیم رابطه های مادی آنان است.» ادبیات و هنر بحیث یکی از پدیده های فکری جامعه، در مراحل نخستین خود، با فعالیت های تولیدی مادی بشر مرتبط بوده، و متأثر از شرایط زندگی مادی جامعه بوده است. طوریکه دانشمندی میگوید: «کار بیشتر از هنر بوده و بر هنر تقدم دارد، و همیشه انسانها در مراحل نخستین، پدیده ها و اشیاء را از نظر منفعت مشاهده و ارزیابی میکردند، تنها در مراحل بعدی است که آزمون با محض زیبایی نضج میگیرد.» بنابراین منشأ ادبیات و هنر هرگز بتولعه از دانشمندان که میگویند، تنها محض به اثر تحریک غرایز روحی و فزونی بشر میباشد، نیست؛ قلمرو ادبیات و هنر نیز هرگز با اصطلاح «ما فوق منفعت» عاری از هر گونه مراهبای اجتماعی یعنی «قلمرو آزاد» نمیباشد.

زندگی اجتماعی بگانه منبع خلقت ادبیست

از آنجا که منشأ ادبیات و هنر کار است، و ادبیات جامعه ابتدایی از مبارزات تولیدی و زندگی بشر ابتدایی منشأ میگیرد، بنابراین ادبیات بازندگانی اجتماعی آنان رابطه مستقیم و آشکارا دارد.

بعد از تشکیل جوامع طبقاتی، بدنبال تکامل زندگی اجتماعی و ظهور تقسیم طبقات، رابطه ادبیات با زندگانی، بخصوص با فعالیت های تولیدی انسانها، وضع پیچیده و غامضی بوجود آمد. درین وقت، چون عمایه های مادی و فکری انقسام پذیرفت. بنابراین در جامعه گروهی ظهور کردند که از کار تولیدی بدور رفتند و بطور خاص به ایجاد ادبیات و هنر اشتغال ورزیدند. بنابراین در جریان تکامل ادبیات چنین پدیده ای شکل پذیرفت: عده ای از ادبا با جدا شدن از زندگی اجتماعی در میان خانه ها پنهان شدند

۱- این ادبیات ، ابداع شفاهی دسته‌جمعی است که در میان توده‌ها بوجود آمده و هم‌درمیان آنان انتشار یافته است ؛ بخش مهم موضوع آن همان سرودها و ترسیم زندگی کارگری انسانهای ابتدائی میباشد .

۲- سرودهای دوره‌اولی بحیث ابتدایی‌ترین شکل ادبیات ، اکثر با موسیقی و رقص آمیخته بود ، که پدیده‌ای سه موجود در یک وجود ، را تشکیل میداد .

حکایات جامعه‌ابتدایی هر چند هم‌اوازشگفتنی انگیزی‌هاست ، مگر با آنهم ریشه آنها از آب و خاک زندگی باستانی سازوبرگت گرفته است . بشر ابتدایی در جریان کار و تولید ، برابر باد ، باران ، صاعقه و تغییرات ابر و تشکیل قوس قزح تعجب میکرد ؛ آنان آرزو داشتند بدانند که ستارگان چگونه همیشه آویزان است و یابندگان و حیوانات و سبزه‌ها و درختان منظم‌نشان و نما میکنند . مگر به علت اینکه در آن روزگار سوبه نیروی نوآیدی و دانش نهایت پایان بود ، آنان نیز چاره نداشتند ، البته پدیده‌های طبیعی متغیر را به درستی شرح کنند . از نگاه آنان « همه » مظهر نیروی ابدیت بود ، بنابراین بشر ابتدایی حکایات بیشماری ایجاد کرد . و قهرمانانی که با قدرت عالی و جرأت تغییر ناپذیر میتوانستند به بشر سعادت و پیروزی بیاورند ، خالق نمودند . قهرمانان روحی و وجودات مقدس ، مانند بشری که در زندگی واقعی وجود داشتند . کار و زندگی میکردند ؛ علاوه بر آنان « صاحب هر گونه هنرهای دستی بودند و آموزگار و همکار مردم بشمار می‌آمدند . »

حقایق بالانشان میدهد که نخستین پدیده‌های ادبیات و هنر ، همه از مبارزه‌های نوآیدی و زندگی کار بشر ابتدایی منشأ می‌گیرد . همه این پدیده‌ها باینکه مستقیماً در جریان تولید و کار بوجود آمده و وسیله‌ای بمنظور تشویق و توجیه کار انسانهای اولی قرار گرفته ، باینکه ارائه دوباره دورنمای زندگی و کار و تقلید بوده و عامل سرور و آموزش طوایف خود واقع شده ، بویا اینکه با بکار بردن اشکال تخیلی ، پیروزی بر طبیعت و بدست آوردن آرزوها و آیدیا الهی بشر ابتدایی را ارائه کرده است .

بوده است. آنان باری، زندگی بی قید و بی بند و بار «سرمایه دار» را نفرین کرده و پول پنج فرانکی «را بیادافتنصاح گرفته اند مگر از طرف دیگر دست رد بر قواین کاپیتالیسیم نمیگذارند. آنان در میان «کاخ هنر» خرد شده و نعره میزنند که «هنر باید ارتقا یابد»، «آنان با این بهانه میخواهند از پناهگاه بی قید و ساده گریز کنند.» دانشمندی این نوع هنر را، آیدیالی ساختن نفی طرز زندگی کاپیتالستی «(۱)» خوانده است. و این هنر باز هم انعکاس همان زندگی اجتماعی و تضادهای اجتماعی میباشد. درباره منشأ ادبیات نظریه دیگریست که میگوید، ادبیات و هنر از «آثار ادبی و هنری نگاشته شده» نشأت میکند.

ابداع ادبی خود نوع کاری ابداعی است، این از یک طرف که تجارب غنی زندگی اجتماعی را تقاضا میکند، از طرف دیگر استعداد هنری و پرورش هنری معینی را نیز ضرورت دارد مطالعه آثار گذشتگان میتواند بهمان تجارب ابداع را ببخشد، ساحت معرفت ما را تقادهد و نیروی زندگی را منسجم گرداند، بنابراین مطالعه آثار باستانی به اشتغال ورزیدن به ابداع ادبی بدون تردید کمک معینی را ایفا میکند. طوریکه دانشمندی گفته است، همه آثار ادبی و هنر گذشته «منشأ» نیست، بلکه «جریان» است. آن آثار همه پدیده هائیت که سخن شناسان خود یک مملکت و دیگران، با اساس مواد ادبی و هنری که از خلاق زندگی مردمان شان بدست آمده است، ابداع کرده اند. «اگر زندگی اجتماعی آن زمان و مکان را نادیده بگیریم، و تنها به همان آثار اتکا کنیم، هرگز نمیتوان اثر خوبی نگاشت.

شرح بالا نشان میدهد که همه آثار ادبی منبعث از زندگی اجتماعیست، و این زندگی اجتماعی و یگانه منشأ تمام مظاهر ادبی و هنریست که پایان ناپذیر و ابدی میباشد، و این یگانه منبع بشمار میرود و تنها میتوان همین منبع را داشت، بجز این دومین منبع وجود ندارد. «عده ای از نویسندگان ارجمندی که در طول تاریخ وجود داشته اند، بدرجات

و یا اینکه در میان جنگل ها و کوه ها رفتند و با تکا به نیوغ و عواطف فردی و یا اثر ابداعات گذشتگان، به خلق پدیده های ادبی مشغول شدند. انعکاس این نوع پدیده ها در تخلیق ادبی و انتقاد ادبی، درباره انشأ ادبیات یک سلسله مسایل نادرست و سطحی را بوجود آورده است، که ازین میان دو نظریه بحیث نمونه ذکر میشود:

یکی ازین نظریه ها چنین می پندارد که منشأ ادبیات و هنر، جهان روحی عندی خود نویسنده است، و این مافرق زندگی اجتماعی بشمار می آید. چنانکه بعضی از پیروان نظر «هنر خالص» این پیش را تبلیغ میکنند. اگر از نگاه ابداع «هنر برای هنر» هم دیده شود، منشأ هنر باز هم همان زندگی اجتماعیست، مگر انعکاس پیچیده و غامض آن رمانتیست قرن نوزده فرانسه، «کدی» ارائه میکند که ادبیات و هنر باز زندگی اجتماعی رتباطی ندارد، وی با اینگونه گریز از تضادها و مبارزات اجتماعی، با اصطلاح به هنر خالص پناه برد. حتی وی روی همین پیش خود چنین اعلام کرد: «من بمنظور درک رسم های واقعی و یازیبایان عربان، با سرور تمام حاضرم با اصطلاح حق فرانسوی بودن و رعیت بودنم را کنار گذارم.» وی در جزانی باری با جنون خاصی در مبارزه با دسته رومانتیست ها برهبری «یوو کوا» شرکت کرد، مگر در دوران پیری مصادف به انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه و دوره بازگشت سلطه امپراطوری یعنی سال ۱۸۵۲ وی به «کاخ هنر» پناه برد و اعلام کرد: «کنکین های من بهر رنگی که توسط باد و باران و ازگون شود، من با آنهام «فه لنگک و تیویوری» (۱) خود را ترسیم خواهم کرد.»

اگر ظاهر موضوع را نظر کنیم، او با گریز از زندگی اجتماعی به امر ایجاد ادبی مشغول شده است، مگر در واقع غیر ازین است. طوریکه دانشمندی میگوید:

«گرایش هنر برای هنر» برای هنرمندان به اساس آشتی ناپذیری آنان با محیط اجتماعی ماحول شان بوجود آمده است. گرایش رومانتیست های مانند «کدی» و دیگران به تیوری «هنر برای هنر» نیز به اساس آشتی ناپذیری وی با جامعه سرمایه داری ماحولش

بوده و یا اینکه مقرراتی بداخل خود داشته است؟ روی این مسایل نیز، مانند منشأ ادبیات، نقادان ادبی و هنری در جریان تاریخ شرح و بسط گوناگون ارائه کرده‌اند. در خلال همه جوابات، دو نوع بیش مخاصمانه ادبی و هنری به نهج آشکارا انعکاس یافته است. یکی چنین می‌پندارد که تکامل ادبیات و هنر با تکامل جامعه ارتباطی ندارد، بلکه خود جریان آزاد و مجزاست؛ دیگری تصور میکند که مراحل تکامل ادبیات و هنر نه تنها انعکاسی از مراحل تکامل جامعه است، بلکه بوسیله تکامل جامعه تثبیت می‌گردد. بیش ادبی و هنری نخستین، آیدیاستی و دومین بیش ادبی و هنری هاتریالستی می‌باشد.

بیش ادبی و هنری آیدیاستی، معمولاً روی سه اصل مهم استوار است:

الف - تصور میشود که مراحل تکامل ادبیات، همه اتفاق می‌افتد، و تاریخ تکامل ادبیات تنها تاریخ ابداعات فردی عده‌ای از انواع است. هر یک از محققان ادبی و هنری کاپیتالیستی با بکار بردن اینگونه نظر، تاریخ تکامل ادبیات را شرح میکنند.

ب - چنین می‌پندارند که مراحل تکامل ادبیات، ارائه مراحل تکامل خودی «روحیه‌های مطلق» و «آیدیال‌ها» و تأثرات مطلق است. بطور مثال «هیگل»، در اثر خود بنام «زیباشناسی» تکامل هنر را سه مرحله هنر تمثیلی، هنر باستانی و هنر رومانتیکی بخش میکند، و این سه مرحله به اصطلاح نتیجه تکامل خودی «آیدیال‌های مطلق» است (۱).

ج - تصور می‌رود که تاریخ تکامل ادبیات تنها و تنها تاریخ تطورات سبکها، اشکال و زبان ادبیست بطور مثال «خوشر» (۲) در اثر خود بنام «تاریخ ادبیات عامیانه» تاریخ تکامل ادبیات چین را مربوط به تاریخ تکامل ادبیات عامیانه میدانند.

خصوصیت مشترک سه نظریه بالا اینست که با جدایی از زندگی اجتماعی، منفردانه تکامل ادبیات را شرح کرده است. در نتیجه نتوانسته است چهره واقعی تکامل ادبیات را روشن کند، بلکه آنرا تحریف و واژگون کرده است.

۱- زیباشناسی اثر هیگل، صص ۹۰-۹۹.

۲- خوشر یکی از نویسندگان و نقادان مشهور ادبی معاصر چین.

متفاوت این واقعیت را درك کرده و مجاهدت نموده اند که از خلال زندگانی دوره خود منابع ابداعی را به آثار خود حل کنند و آثاری که ارائه دهند چهره های واقعی عصرشان باشد. بنگارانند. مگر در جوامع طبقاتی این نوع مجاهده نویسنده گان اکثر با محدودیت های زیادی دچار میشود. اکثر نویسندگان بعزت منحصر بودن شرایط زندگی تنها توانسته اند زندگی داخل طبقه و فشرخود را بنویسند. مگر در باره زندگی عامه مردم به مشکل توانسته اند عمیقانه درك کنند و انعکاس دهند.

نویسنده برای از نده عصر امپراطوری تزار «شیخوف» در خلال نامه یکی از دوستان خود چنین نگاشته بود: «اگر من دا کترم، پس به بیمار و شفاخانه ضرورت دارم؛ اگر نویسنده ام ضرورت دارم که در میان مردم زندگی بسر برم، نه اینکه در ده پته لو ابر کت» (۱) کوچک با گریه و مویش خرمایی بگجانم را از این کتم. من بکترین زندگی اجتماعی و سیاسی ضرورت دارم؛ هر چند اندک باشد، باز هم بکتر است. زندگی در میان چار دیواری جایی که در آن نمیتوان طبیعت، انسان، و من، و صحت را سراغ کرد، چگونه میتوان آنرا زندگی خواند؟ این نظر «شیخوف» بحیث یک نویسنده در بالیست، در باره زندگی خودش بشمار میرود و این خود، محدودیت او را در کار تخیلی توضیح میکنند.

از خلال اینهمه سخنان، واقعیتی که در امر ایجاد پدیده های ادبی نمیتوان آنرا نادیده گرفت و دست رده آن زد، اینست که جامعه و زندگی اجتماعی یگانه منبعیست که نویسنده میتواند، و ادبی برای کار خود تهیه کند و با تبدیل آن به شکل عالیه تر، مجتمعه تر، نمونه و آیدالی تر به جامعه بسپارد، تا مملد تکامل و جوه گوناگون زندگی مردم واقع شود.

۱- رابطه تکامل ادبیات با تکامل جامعه

تأسیس دو نوع جهان بینی ادبی و هنری :

تغییر و تکامل موضوع ادبیات هر دوره، ایجاد و تطور انواع و اشکال گوناگون ادبیات و هم ارتقا و انحطاط، مکتب ها و تمایلات ادبی در سیر تاریخ، آیاتیک پدیده اتفاقی

دارد. بنابراین وی چنین استنتاج میکند که: «محصولات فرهنگ معنوی، مانند محصولات جهان حیوانی و نباتی، تنها نظر به محیط خاص خودش میتواند شرح شود.» (۱) «تنها با ترجمه هر یک از دوره‌های مهم تاریخ هنر، میتوانیم دریابیم که هر نوع هنری همزمان با وضع عادات و عنعنات و روحیه عصر بوجود آمده و نابود شده است.» (۲) در اینجا نویسنده تصدیق میکند که تغییر و تکامل ادبیات و هنر، تغییر و تکامل محیط اجتماعی را منحصراً دورانی انتقالی قبول میکند، این نظریه کاملاً درست است. مگر زمانی که نویسندگان تأثیر محیط اجتماعی را در تکامل ادبیات بحث میکنند، اکثر به نژاد، منطقه و اقلیم و مؤثر بودن عوامل دیگر تأکید بعمل می‌آورد. نویسنده در مقدمه کتاب «تاریخ ادبیات انگلستان» با وضع جدی‌تر به سه عصر نژاد، محیط و حادثات اهمیت بیشتر میدهد، و چنین بیان میکند که این سه عنصر وضع تکامل و اصل ادبیات و هنر هر دوره را تثبیت میکند. که بدین ترتیب نویسنده باز هم در واقع عامل مهم تعیین‌کننده تکامل ادبیات و هنر را به شرایط بیولوژیکی و سایکالوجیکی مربوط میدانند. طوری که دانشمندی میگوید: اینگونه تضاد «تی نی» را بر آن داشته است که بار دیگر به موقف آید یالستی رجعت کند. وی هرگز به نهج واقعی و علمی رابطه تکامل جامعه و تکامل ادبیات را شرح نکرده است.

قرارداد اساسی تکامل ادبیات

محققان و نقادان مترقی ادبی تصور میکنند که مراحل تکامل ادبیات، مراحل پیچیده مگر دارای قاعده هاست، این مراحل همزمان با پذیرفتن تأثیرات عوامل خارجی و داخلی، یکسلسله قواعد اساسی را نیز احتوا میکند. در میان این عوامل، تکامل زندگی اجتماعی، اساس عینی تکامل ادبیات بشمار میرود، و این کلید اساسی است که ما میتوانیم تاریخ تکامل ادبیات هر دوره را درک کنیم.

۱- «فلسفه هنر» اثر Taine، 1963، ص 9.

۲- «فلسفه هنر» اثر Taine، 1963، ص 8.

مخالف بانظر نخستین، عده‌ای از محققان ادب و هنر که گرایش ماتریالیستی دارند، باوجه ساده درک کرده‌اند که: ادبیات با تکامل زندگی اجتماعی، تکامل می‌پذیرد. مگر تنها قبول این تئوری، بدون تحلیلی قوانین تکامل جامعه، و رابطه اساسی تکامل جامعه و تکامل ادبیات، باز هم نمیتوانیم بصورت کامل و عمیق قوانین عینی تکامل ادبیات را روشن سازیم. حتی اگر همین شرط درست‌تر نیز در نظر داشته باشیم، باز هم امکان دارد بابت نتیجه گیری‌های سطحی و دور از واقع دچار شویم. بطور مثال، بعد از قرن هژده و نوزده، با تکامل علوم طبیعی، عده‌ای از محققان ادبی و هنری کاپیتالیستی، با بکار بردن نظریات مکتب‌های بیولوژی و جغرافیایی که بخشی از سوسیولوژیست و خواستند تاریخ تکامل ادبیات و هنر را شرح کنند. آنان نیز قبول میکنند که ادبیات نمای از زندگی اجتماعیست و تکامل ادبیات با تکامل جامعه ارتباط نهایت نزدیکی دارد. مگر آنان اکثر با کنار گذاشتن اساسهای مادی جامعه و موضوعات طبقاتی جامعه را از میان برده‌اند، و عامل تعیین کننده تکامل جامعه و تکامل ادبیات را منوط به محیط جغرافیایی، شرایط اقلیمی، خصوصیت‌های نژادی (توارث و غیره) و عادات و عنعنات، میدانند. نقاد ادبی و هنری اواسط قرن نوزده فرانسه «تی لی» (H.A-Taine 1828-1893) خود مثال ممتاز درین قسمت محسوب میشود. وی در کتابی بنام «فلسفه هنر» تصدیق میکند که ایجاد و تکامل ادبیات و هنر، با اساس واقعیت‌های عینی معین صورت می‌گیرد؛ او می‌گوید: «که شکسپیر، هرگز «شهبانی که از کره خاصی آمده باشد» نیست، وی بانویسنندگان هم‌عصر خود، هم در تحت محیط اجتماعی معین بایکار بردن «سبک مشترک و عواطف و مفکوره‌های مشترک» بکار تخلیق مشغول شده‌اند. بعلاوه نویسنده نشوونمای نباتات را بطور مثال ذکر میکند، و خاطر نشان مینماید که نشوونما و تکامل یک نبات به درجه‌های معین حرارت و رطوبت و خصوصیت‌های مهم دیگر ضرورت دارد؛ وی این شرایط را «اقلیم جهان طبیعی» میخواند. مرادف به آن، ایجاد و تکامل یک نوع هنر، نیز به «فضای معین روحی» و به «اجمال از عادات و روحیه عصر» ضرورت

کومیدی اشک ریزان باز بزودی جای خود را به تراژیدی کلاسیسیزم تخلیه کرد. این بعثت آن بود که سرمایه‌داری فرانسه به‌سرع وقت، بعثت نارضایتی، از مرحله انکشاف به انقلابی شدن گرائیده‌ترین وقت مسأله در این بود که معایب اخلاق اشراف نابود شود، بلکه هدف اصلی درهم کوبیدن وجود اشراف قرار گرفت. «این، البته مبارزه پیر حمانه و قهرمانیت از خود گذری را ایجاد می‌کرد. مگر تحت چنین شرایط، چهره‌های متباثر سرمایه‌داری آنوقت بازم چاره نداشتند که نمونه و مثال قشون شجیع و رزمنده و شکست ناپذیر قرار گیرند. بنابراین بار دیگر علاقه عموم به چهره‌های قهرمانان باستانی تبارز کرد و تراژیدی کلاسیسیزم از سر باز رونق گرفت. اینگونه تراژیدی دیگر ارائه دهنده آموک طبقه اشراف نبوده، بلکه مبلغ آیدیال‌های آن آزادی، مساوات و اداری، و غیره شعارهای سرمایه‌داری شده بود.»

تکامل زندگی اجتماعی به تنهایی ادبیات، مراد تازه تهیه کرد، بلکه همزمان با آن ایجاد اشکال و ادبی را نیز تسریع ساخت. نظیر هر نوع سبک و شکل ادبی در جریان تاریخ اتفاق نبوده بلکه با تغییر و تکامل زندگی اجتماعی و موضوعات ادبی به تغییر و تکامل ناگسستی اندر شده است. اگر بصورت عمومی بیان شود، همه سبک‌ها و اشکال ادبی، مراحلی از آسانی به پیچیدگی، از سادگی به تنوع، از قیاحت به زیبایی و از تحقق بخشیده است

تقسیم کار به جسمی و ذهنی و تأثیر آن به تکامل ادبیات

ارتباط نزدیک تکامل ادبیات با تکامل جامعه، بطور واقعی در قسمت تقسیم کار جسمی و ذهنی و تأثیر آن بر تکامل ادبیات نیز ارائه شده است.

بعد از شکل جامعه طبقاتی، تقسیم به کار جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر دو نتیجه رازنده را ایجاد کرد:

نخست با وجود آمدن این نوع تقسیم کار، ادبیات و هنر توانست با سرعت تمام

تاریخ جوامع بشری، با جاگزین شدن نو و فرو ریختن کهنه و در میان مبارزات تضاد های نو و کهنه بصورت پیگیر به پیش تکامل میکنند. دکترین های ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جنبش تضادهای نیروی تولید با رابطه تولیدی، در جوامع طبقاتی، مبارزه تضاد های میان طبقات، محرکت تکامل پشروانه زندگی اجتماعی واقع میشود. زمانیکه زندگی اجتماعی بیک مرحله نو تکامل میرسد، بدادبیات نیز حرف نو یا موضوعهای جدید اجتماعی و طبقاتی عرضه میکند. بنابراین تغییر و تکامل موضوعات ادبی هر دوره، وهم ارتقاء و انسحطاط جریانها و تمایلات ادبی، هرگز پدیده اتفاقی نیست، بلکه معلول تغییر و تکامل زندگی اجتماعی و مبارزات طبقاتی میباشد و یا انعکاس تکامل زندگی اجتماعی بشمار میرود.

در تاریخ تکامل ادبیات اروپا تغییر موضوعات ادبی هر دوره، بوجود آمدن انواع جریانها و تمایلات ادبی، هم اتفاقی نبوده است؛ آنها همه محصول مراحل تکامل زندگی اجتماعی و مبارزات طبقاتی آنروز بشمار میرود. در دوره تنور فکری قرن هژده فرانسه، مراحل تکامل ادبیات او پرایی بصورت واضح تغییر بزرگ در زمینه زندگی اجتماعی محیط فرانسه را پیش از انقلاب یعنی متوازن شدن و فرو ریختگی سلطه طبقه اشراف و تقاضای انقلاب طبقه نوظهور سرمایه داری را انعکاس داده است. در اوایل قرن هژده تراژیدی کلاسیسیزم طبقه اشراف مقام حاکمیت را خایز بوده و هماهنگ با آداب و عنعنات مقررات فئودالی و موناشرسیزم تنها صفات عالی «قهرمانان» و حکمروایان را میتوانست تمثیل کند و آرزوهای ذوق ها و بینش طبقه اشراف را ارائه نماید. بعد از گذشت سی سال، باضعف اقتدار دکتاتوری فئودالی و جوانه زدن نیروی سرمایه داری، تراژیدی کلاسیسیزم جای خود را به کومیدی اشک ریزان وا گذاشت. «کومیدی اشک ریزان، چهره طبقه سرمایهداری قرن هژده فرانسه است.» این کومیدی، اخلاق طبقه اشراف را بپاد ملامت میگیرد و جهان بینی اخلاقی خود را تبلیغ مینماید، مگر دیری نگذشت که

و مردم خود صلاحیت ابتداعات ادبی و هنری را از دست دادند. درجوا مع طبقاتی امر ایجاد ادبیات و هنر تنها به وجود عده محدودی متحرک شد، که اکثر آنان خود زاده طبقات استثمارگر بودند و فاصله بعیدی میان آنان و مردم وجود داشت. درین میان عده از نویسندگان بر ازنده بدرجه های گوناگون و بطور نسبی ارتباطی با مردم نیز داشتند، مگر در موقف فکری باز هم جدایی میان آنان آشکار بود. هر چند توأماً همه وسایل زندگی مادی توسط توده های رنجبر بعمل می آمد و آنان به تکامل جامعه و تکامل ادبیات و هنر اساسهای مادی را بنیان می دادند، و علاوه با ابتداعات شفاهی خود به تکامل ادبیات و هنر ممدو مؤثر واقع می شدند، مگر بعلت اینکه آنان گذشته از استثمار مادی دچار استثمار ذهنی نیز بودند بنا بر آن فرصت آنرا از دست دادند که تعلیم و تربیت بیاموزند و فرهنگی داشته باشند و استعداد ایجاد هنری آنان هرگز امکان تبارز را نمی یافت. طوریکه دانشمندانی گفته اند: «بعلت تقسیم کار، نبوغ هنری کاملاً بوجود عده محدودی تمرکز یافت بنابراین نبوغ هنری توده های مردم تحت فشار شدید قرار گرفت.» تکامل اینگونه نتایج جامعه سرمایه داری، طرز تولید سرمایه داری حتی نکته مخاصم هنر قرار گرفت.

۳- تأثیر ادبیات در زندگی اجتماعی

تأثیر علمی، تربیت فکری و تربیت حسن زیباپسندی آثار ادبی از آنجا که منشأ ادبیات همانا زندگی اجتماعیست، بنابراین با تکامل زندگی اجتماعی ادبیات نیز تکامل می پذیرد و همزمان با آن تأثیر بزرگی بر زندگی اجتماعی نیز وارد میکند. دانشمندی میگوید: «سلاح انتقاد طبعاً نمیتواند به انتقاد سلاح تعویض گردد، نیروی مادی را تنها بانروی مادی میتوان درهم ریخت؛ مگر وقتیکه توده های مردم بر تیوری تسلط یافتند، این خود به نیروی مادی مبدل میشود.» تأثیر ادبیات بحیث یکی از پدیده های فکری جامعه، در زندگی اجتماعی البته مستقیم نیست، بلکه با وارد کردن

تکامل کند. در جامعه اولی، به نسبت پایان بودن سویه نیروی تولید، مردم همه وقت و نیروی ذهنی خود را به تولید اشیای مورد احتیاج زندگی متمرکز میساختند؛ و امکان ناپذیر بود که شخصی بطور خاص بتواند بکار ابداع ادبیات و هنر دست بیازد. در آنوقت تکامل ادبیات و هنر در مرحله نوباوگی بود و صبغه سادگی و قباحث داشت. چنانکه ادبیات را در نظر بگیریم، در آنوقت هنوز در مرحله ایجاد شفاهی و مخلوط با اشکال دیگر هنری بود، و به حیث جریان تکامل فکری مستقلی در نیامده بود.

بعد از ظهور جامعه طبقاتی، با تکامل بیشتر نیروی تولید، تقسیم کار به جسمی و ذهنی صورت گرفت و استعمار گرو استعمار شونده، کارگر ذهنی و کارگر جسمی بر جود آمد. بدین ترتیب آنانی که در شمار طبقه حاکم می آمدند، امکان آنرا یافتند که از کار تولیدی کناره گیرند و بهطور خاص به فعالیت های علمی، فرهنگی و یا ابداعات ادبی و هنری مشغول شوند. و از آن بعد ادبیات و هنر به تکامل سریع خود آغاز کرد. و بهرور زمان بیک واحد مستقل تولیدی ذهنی تبدیل شد. در جوامع طبقاتی، با تکامل زندگی اجتماعی، تقسیم کار در جامعه هرچه بیشتر دقیق شد، و کسانی که از میان کار تولیدی فرار کرده و به کار تخیلی آثار ادبی و هنری اشتغال ورزیدند، هم رفته رفته بیشتر گردیدند. در خلال چنین جریان، نویسندگان و هنرمندان برآزند و شاهکارهای ادبی و هنری بوجود آمده این نتیجه مثبتی است که تقسیم کار به جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر بخشیده است. دانشمندی درباره تأثیر تاریخی قوانین دوره بردگی چنین میگوید: «تنها قوانین دوره بردگی بود که تقسیم کار به پیمانه بزرگ میان زراعت و صنعت بوجود آید، این امکان آنرا مساعد ساخت که فرهنگ باستانی را شگوفان سازد. به فرهنگ یونان شرایطی خلق کرد. با فقدان قوانین بردگی، مملکت یونان و هنر و علم یونان نیز نمیتوانست وجود داشته باشد.» این سخن خود مصداق قول بالاست. گذشته از آن تقسیم کار به جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر نتایج منفی نیز بخشیده است. چنانکه نویسندگان و هنرمند از توده های مردم دور شدند

اجتماعی و زندگی‌گانی سیاسی و اقتصادی هر دوره تاریخی را ترسیم مینماید. و نمای ذهنی و وضع زندگی و رابطه‌های متقابل مردمان هر طبقه و قشر را تمثیل میکند. طوری که دانشمندی میگوید: «ادبیات، زندگی عصر و تاریخ روح است.» که بدین ترتیب انسانها میتوانند از خلال آثار برآزنده ادبی چهره واقعی زندگی اجتماعی هر دوره را درک کنند و با اندوختن تجارب متنوع و پربارزش، زندگی امروز را شگوفان گردانند و پایه‌های زندگی آینده را استحکام بخشند.

ابداعات ادبی نظر به احساس که نویسنده از خلال زندگی واقعی میگیرد، صورت می‌پذیرد. در جریان تاریخ، آثار برآزنده که اکثر جهات واقعی زندگی را انعکاس داده‌است، تا حد معینی صبغه واقعی دارد. واقعیت و احساس اکثر رابطه نزدیکی بهم دارد. دور از واقع بودن، کمتر به انسان اثر می‌بخشد، که ازین نگاه شاهکارهای ادبی نمیتواند به نیرو محرکه تبدیل شود. بعلمت همین رابطه نزدیک واقعیت با احساس آثار عالی‌تر بخش، نه تنها وامی‌دارد باینکه انسان از چگونگی بوجود آمدن جوامع، طبقات، قهرمانان، روابط میان افراد آگاه شود، بلکه خود وضع جوامع و مشخصات طبقات، خصوصیت‌های قهرمانان، نیز عمیقانه به قلب خواننده نقش می‌بندد و امیدارد که آنان گذشته را فراموش نکنند و با بینش عمیق تر علت بوجود آمدن قهرمانان و حوادث در تحت شرایط معین اجتماعی، سرنوشت‌نیک و بد اشخاص، معقول بودن زندگی مردم را درک نمایند و این البته، فوق ساحت ارزشی است که خواننده در زندگی واقعی خودش ارائه کرده است. این خصوصیت خواننده را تنها با آشناسدن به گذشته متوقف نمی‌سازد، بلکه با حال نیز علاقمند میگرداند و متوجه آینده مینماید.

تحت چنین شرایطی، تأثیر آثار ادبی بر معرفت انسان با تأثیر تعلیمی و تربیتی آن بصورت کاملاً نزدیکی با هم مرتبط شده است.

در خلال آثار ادبی، نویسنده نمیتواند محض با عینیت خالص به وصف زندگی واقعی بپردازد

تغییر در ذهن، فکر و احساس مردم را تحریک می‌کند که خود و محیط ماحول خود را اصلاح کنند و در تکامل زندگانی اجتماعی مؤثر واقع شوند. به عبارت دیگر، ادبیات یک نوع سلاح روحیست. بنابراین تنها زمانیکه اکثر خوانندگان آثار ادبی را بتوانند درک کنند، آنگاه است که ادبیات در زندگی اجتماعی تأثیر بزرگ ایجاد مینمایند.

تأثیر ادبیات در زندگی اجتماعی جهات گوناگون دارد. در جریان تاریخ عده زیاد متفکرین و نقادان ادبی و هنری متوقفی-تأثیر وسیع اجتماعی ادبیات را درک کرده‌اند. کنفوسیوس میگوید: «ادبیات باید مسکن آلام روحی مردم، و مددگار آنان در راه شناسایی عروج و نزول فرهنگ، عامل اتحاد و تربیت، و نیرو بخش در راه تمیز رشتی‌ها از زیبایی‌ها باشد».

نقادان ادبی و هنری قرن ۱۹ روسیه، پان سزچی «چرنشفسکی» شاهکارهای ادبی، آنرا میداند که «آموزگار قشرهای پائین جامعه» و «کتاب درسی زندگانی انسان» باشد. مادرخلان زندگی عادی خود همیشه ادبیات را «غذای روحی انسانها» می‌شماریم، به اصطلاح غذای روح، منظور آنست که ادبیات بتواند ضرورت‌های روحی انسان را از هر جهت تأمین کند و انسانها با مطالعه آثار براننده ادبی و با بدست آوردن معلومات متنوع تاریخی و اجتماعی، سوره بیداری فکری و نیروی شناخت زندگی و مشاهده زندگی را ارتقا بخشد، و بینش زیباشناسی و ذوق عالی هنری خود را تربیت کند و بیاموزد که چگونه باید واقعات و اشیاء، نیکویی‌ها و بدی‌ها، زیبایی‌ها و زشتی‌ها را تفکیک نمایند. وقتی که اینگونه تأثیرات ادبیات را به اختصار بیان کنیم، آنرا به تأثیر بر دانش، تأثیر بر تربیت فکری و تأثیر بر تربیت زیباشناسی تلخیص مینماییم.

ادبیات بحیث وسیله شناخت واقعیت‌ها و ارائه آن، مانند علوم و پدیده‌های فکری اجتماعی دیگر، تأثیر بزرگ در معرفت دارد. ادبیات در خلال چهره‌های واقعی و هیجان‌انگیز هنری، مناظر زندگی واقعی را بار دیگر بوجود می‌آورد، و خصوصیت‌های

دانشمندی میگوید: «موضوعات هنری، توده‌های را که هنر را درک میکنند و از زیبایی‌های آن لذت می‌برند، ایجاد می‌کند، هر نوع مظاهر دیگر نیز همینطورند.» آثار عالی ادبی، نه تنها باید بیان‌کننده‌ی چه چیزی واقعیست و کدام یک واهی، کدام یک خوب و کدام یک خراب می‌باشند، هم‌زمان باید اشعار دارد که زیباچه و زشت‌چه چیزی است.

ارتباط تأثیر علمی، تربیت فکری و تربیت حسن زیباپسندی آثار ادبی

تأثیر تربیت فکری، تأثیر برداشتن و تربیت حسن زیباپسندی، این سه خصوصیت را هرگز نمیتوان از هم جدا کرد بلکه رابطه‌ی نزدیکی میان آنها برقرار است. فکر، روح آثار است؛ یک اثر ادبی مانند انسان بدون روح نمیتواند زنده باشد. مفکوره‌ای که در آثار ادبی ارائه میشود، هم باید محصول حوادث و اشخاص در زندگی واقعی باشد، بنابراین مفکوره‌ای که نویسنده بیان میدارد و اشیائی که وصف میکند از آغاز تا انجام باهم مرتبط است. تأثیر اجتماعی ادبیات با تأثیر تربیت فکری آن رهبری میشود هم چنین تأثیر تربیت فکری و تأثیر برداشتن انسان هم باید دیگر ارتباط ناگسسته‌ی دارد. خوانندگان حین مطالعه آثار ادبی بعضاً به منظور پذیرش تربیت فکری و بلند بردن نیروی دانش، دیگری تنها بخاطر التذات یعنی تفتن و تفریح متوجه میشوند. تنها بعد از خواندن آنان احساس زیبایی و سرور میکنند، و قتی که شرح آثار را آنقدر مورد دلچسپی نمی‌یابند آنرا عسقیانه چندین بار می‌خوانند. لاشعوری مفکوره و دانش آنان تطهیر میشود. فرق میان تأثیر تربیت علمی و فکری آثار ادبی و آثار علمی و اخلاقی در آنست که آثار ادبی با بکار بردن علائم و اشارات هنری، انسان را در همان صحنه قرار میدهد و طوری تظاهر میکند که انسان آن اشخاص را می‌بیند و آواز آنان را می‌شنود و از آن متأثر میشود و انتباه بزرگ بدست می‌آورد نقاد ادبی و هنری مشهور روم «هیلاس» میگوید: «آرزوهای شاعر باید به انسان منفعت و لذت ایجاد کند، نبشته‌های او باید عواطف سرور انگیز

بلکه با بینش معین زیباپسندی و تخیلات اجتماعی، روش خود را در ارزیابی زندگی، می‌نمایاند. نویسنده در خلال آثار ادبی خود، نه تنها منظره‌ای از زندگی واقعی را به خواننده تهیه می‌دارد، بلکه در لای آن خاطر نشان میکند که مظاهر نیک و استوارش باید کرد و زشتی‌ها را تهبیح و انتقاد باید نمود. از این نگاه ادبیات نه تنها مؤثر بر معرفت انسان است، بلکه جایز تأثیر بزرگ‌گت تربیت فکری نیز میباشد. در جوامع طبقاتی، بخصوص زمانی که تضادهای اجتماعی و مبارزات طبقاتی به مرحله حاد خود میرسد، ادبیات اکثر بحیث سلاح مهم برنده‌ای در جریان مبارزات فکری بکار میرود.

ادبیات، گذشته از تأثیر برداشش و تربیت فکری، تأثیر زیباپسندی را نیز اجتهو میکند. دانشمندی میگوید: «انسان طبق اساسهای زیبایی به ایجاد اشیای پردازد». ادبیات و هنر عالیترین شکل شناخت زیبایی انسانها مقابل واقعیت هاست. جهان طبیعی و زندگی اجتماعی در اصل خود مندمج با مظاهر زیبایی است، مگر نویسنده طبق بینش معین زیباپسندی با انتخاب و تلخیص ایجاد دوباره، چهره‌های زیبا و انگیزنده را در خلال آثار ادبی خلق میکند. بنابراین انسانها حین مطالعه آثار ادبی، مقابل مناظر گوناگون زندگی قهرمانان آثار، انگیزه‌های شدیدی در عواطف و احساسات خود نشان میدهند. چنانکه احساس زیباو زشت، عالی و پست، الم انگیز و مضحک و غیره تحریک میشود. که بدین ترتیب آرامش و رضایت روحی تأمین میگردد. اینگونه احساس، همان احساس زیبایی است که در خلال مطالعه آثار ادبی تولید میشود. در زندگی واقعی - انسانها مقابل اشیای زیبا نیروی احساس معینی دارند، طوریکه سخن‌شناسی میگوید: «مطابق اصل عزیزی انسان از هر نگاه هنرمند است، او در هر جایی که باشد، همیشه آرزو دارد که (زیبایی) در خلال زندگی او تشعشع افکند». تنها وجود همین نیروی پذیرش احساس است که درجه‌های بلند و پست، قوی و ضعیف و تفاوت گوناگون دیگر نیز مشاهده میشود و نمیتواند یکدست باشد. درین قسمت ادبیات به تقویة نیروی پذیرش احساس زیبایی و تحذیم روحیه انسانی و پرورش ذوق عالی هنری و بینش سالم زیباپسندی، اثر براننده دارد.

خصوصیت های پیچیده موجود می باشد. تأثیرات اجتماعی ادبیات در خلال همه آثار مساوی نیست حتی اگر یک اثر ادبی را بذات خودش در نظر بگیریم. تأثیر آن در جهات متعدد، تناسب کاملاً مساوی ندارد. بطور مثال بعضی آثار که تمایل فکری آن درست و روشن و مظاهر هر انعکاس داده آن نیز غنی و واقعی است، مگر شکل هنری یا فنون هنری آن تا حدی قباحه دارد، یا در نظر داشتن نارسایی های هنری آن، نباید تأثیر تربیتی آنرا نفی کرد. یکسلسله آثار باستانی که زندگی یک دوره تاریخی را تمثیل کرده است، به نسبت اینکه خصوصیت های مردمان گذشته را بطور واقعی و انگیزنده وصف کرده و چهره تاریخی، تضادهای اجتماعی و مبارزات فکری آن روز را انعکاس داده است. باید بپذیریم که آن آثار امروز نیز جایز هرگونه تأثیر علمی و پرورش حس زیبا پسندی می باشد. مگر در تأثیر آن بر تربیت فکری نباید بهالغه کرد.

بصورت کلی. ادبیات و هنر انسان که دانشمندان فنودالی و دیگران فکر میکنند «پدیده زیاده» و چیز ذوقی بعد از صرف غذا و نوشیدن چای، نمی باشد. برعکس در زندگی اجتماعی تأثیر ارزنده و نامحدود دارد. روی همین علت. در جریان تاریخ نویسندگان طبقات گوناگون، همیشه کوشیده اند با نیکار بردن ادبیات، آیدال های اجتماعی و زیبا پسندی، آرزوها و تقاضاها و بیدش طبقاتی خود را تبلیغ کنند. تا به منفعتهای اساسی طبقه شان خدمت کنند. نویسندگان متمدنی همیشه در لای آثار خود، تضادهای اجتماعی را بر ملا ساخته و پدیده های قهقراایی و تاریک را با دتمسخر و استهزا گرفته و اشیای متمدنی را ستوده اند، و با تلطیف ذوق های عالی هنری و تربیت عواطف و مفکوره ها، تأثیر متمدنی و مثبتی در زندگی اجتماعی ایجاد کرده اند.

شرحی که در بالا گذشت، نشان میدهد که ایجاد ادبیات هرگز از استعدادها، محرکات و احساس هائی که اساس خرافی داشته باشد، منشأ نمیگیرد، بلکه انعکاسی از زندگی واقعی عینی در مغز نویسنده است؛ که نویسنده با اشکال خاصی آنرا ارائه میکند و این علت ایجاد ادبیات شده است. همینطور تکامل ادبیات نیز عاری از پرنسپ هانیست و بطور

بیاورد و هم مددگار زندگانی باشد . . . آموزش او در سرور انگیزی باشد ، و به خواننده نشاط آورد . آنوقت است که موافق با آمال توده ها میشود . « (۱)

جمانه «آموزش در سرور» در جریان تاریخ مورد توجه نقادان قرار گرفته است ، که در واقع مفهوم آن همان مهم بودن موضوع و شکل در آثار ادبی میباشد . مگر ننگر او از «منفعت» و «آموزش» طبعاً با قرار گرفتن به موقف حکمرانان امپراتوری روم بیان شده و این تنها نشان میدهد که وی به تأثیر ادبیات و هنر توجه داشته است و بس . یک اثر ادبی که تنها به نهج ساده و خشک ، زندگی را ترسیم کند و عاری از نیروی انگیزنده و الهام بخش هنری باشد ، نمیتواند حس زیبا پسندی شخص را تحریک کند ، بدین صورت اثر فوق دور از امکان خواهد بود که بتواند تأثیر تربیتی خود را در فکر و دانش انسان تبارز دهد . برعکس تأثیر تربیت حس زیبا پسندی ادبیات هم هرگز مجرد و میان تهی نیست ، بلکه محتوی موضوعات زندگی واقعی و فکری میباشد . بعبارت دیگر ، پدیده های زیبا همیشه با مظاهر واقعی و نیکو مرتبط است ، آثار عالی هنری در جریان تاریخ ، ازین سبب حایز نیروی شدید الهام بخشای هنری بوده ، و تجارب زمان به آن تحقق یافته و بطور پیگیر التذات هنری بمردم اعطا کرده است ؛ که با اشکال زیبا و فنون عالی هنری ، بطور مهیج ، چهره واقعی زندگی اجتماعی یک دوره معین را تمثیل کرده است ، که محتوی غنی ترین و عمیق ترین موضوعات فکری میباشد ، در صورتی که عاری ازین گونه موضوعات گردد ، نمیتوان کدام احساس زیبا و یا کلام هنری را سراغ کرد . روی همین علت آثاری که تنها از نظر شکل جنبه تشنن دارد و جدا از زندگی و منحرف از زندگی واقعی باشد ، هر چند بان زیبایی هنری و یا صیغه هنری تزریق شود ، همانقدر احساس و عواطف را تخدیر نخواهد کرد .

همانطوریکه ارتباط ناگستنی میان تأثیر علمی ، تربیت فکری و حس زیبا پرستی آثار ادبی وجود دارد ، با آنهم تباین معینی میان آنها دیده میشود . در خلال آثار واقعی بعلت موافق نبودن مواد ، ارکان موضوع انواع ادبی ، و هم سبک و ذوق فردی خود نویسنده

بخشی از منطق

اورگانون جدید بیکن

پوهاندمجددی

اورگانون جدید نام اثری است که فرانسیس بیکن آنرا در مقام بل اورگانون از سطوح بنیادین تکرار آورده است. بیکن درین اثر خوبش اسباب خطا و طرق استقرار شرح میدهد چنانکه در این مقاله اسباب خطا تحت عنوان جانب سلبی و طرق استقرار تحت عنوان جانب ایجابی بیان میشود.

اول - جانب سلبی طریقه بیکن:

«بیکن» معتقد بوده است که مسئول تأخیر علوم طبیعی، مذهب ارسطی است. زیرا که آن در کشف علمی هیچگونه فایده ای نمیرساند (۱) «وظیفه قوانین علمی اینست که با نشان مساعدت نماید تاوی بتوانند به آنچه واقع خواهد شد، قبل از وقوع آن حکم کنند. منطق ارسطو به چنین چیزی معاونت نمیکند، زیرا که آن منطق قیاسی است و قیاس منطقی نظر به بسیاری از وجوه، یک وسیله عقیم است، زیرا در آن شما مجبور میشوید که بمقدمات آن طوری تسلیم کنید که شک در آن جایز نباشد و ازین جهت

ادبیات هر دوره و هر ملتی، همه نتیجهٔ تطور و تکامل زندگی اجتماعی و تضادهای اجتماعی بشمار میرود.

روی این اساس که ادبیات محصول زندگی اجتماعیست و زندگی اجتماعی یگانه و منشأ ابتداعات ادبی شناخته میشود، تحت هر گونه شرایطی، ادبیات انعکاس درست و یا منحرفانهٔ زندگی اجتماعی میباشد؛ که بدین ترتیب تأثیر آثار ادبی طبقات گوناگون به زندگی اجتماعی نیز یکدست نمی ماند. ادبیات در هر عصر و زمانی بحیث نوعی از پدیدهٔ اجتماعی بوده است، ادبیات عاری از هدف و تأثیر و فاقد رابطه با جامعه، در جریان تاریخ وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد. در جوامع طبقاتی، نویسندگان هر یک از طبقات همیشه بطور شعوری و یا غیر شعوری ادبیات را بحیث اسلحه ای بخدمت طبقهٔ خود گماشته اند. از آن بوده است که در ساحت ادبیات مبارزه های پیچیده ای ایجاد شده و مبارزات ادبی هر دوره اکثر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم بخش شکل یافتهٔ مبارزات طبقاتی گردیده است. تجمع این همه مایل، در بحث رابطهٔ ادبیات با سیاست بهتر میتواند ارائه شود.

«پایان»

نورانی مرغان اسپر

تا بداند چه عذاب است بد مرغان اسپر

کاش صیاد قند در قفسی روزی چند

تا به زیروح روا دار عزائی نشود

محبتی باید وز نجیر کسی روزی چند

بشکند دست قفس ساز و نشانند دام

تا بر آریم براحث نفسی روزی چند

«رحیم شیون»

ممکن است میوه بدون حشره‌ای که آنرا خراب کند، موجود گردد. و اما شخصی که پیرو مذهب افلاطونی است معلومات متعلق به تغییراتی را که در اوضاع و اجزای حشره میوه پدیدار گردد، فهم ناقصی برای مثال کامل حشره میوه میداند. و این مثال ثابتی است که صورت آن در عقل الهی تغییر نمی‌کند» (۱).

«بیکن» اعتراف میکند که ارسطو تجربه حسی را نقطه بدایت پنداشته است. لیکن وی این را تنها پنداری تصور مینماید که در تقدیر آن مهالغه را جایز نمیداند. «زیرا ارسطو قبل از آغاز، برای خویش قرار می‌دهد - بدون رجوع به خبرت حسیه‌ای که اساس قرار خود را از روی آن تعیین کند - سپس به خبرت حسی مراجعت میکند تا آنرا مطابق قرار خویش گرداند، مانند اینکه خبرت مجبور باشد که با قرار وی سازش کند. و ازین جهت وی از لحاظ پیروان خویش - یعنی رجال قرون وسطی - که دست خود را از خبرت حسی تماماً باز داشته‌اند، سزاوار ملامتی است» (۲).

پس طریقه ارسطی دارای نقص و عیب بوده است. و «بیکن» خواسته است که بانشای (اورگانون جدیدی) مبادرت ورزد، تا برای مردم منهای در تفکیر عامی ایشان گردد و جای (اورگانون) ارسطی را اشغال کند. لیکن وی قبل از اقامه این بنا ی جدید، متوجه این امر گردیده است: تا بقایای آثار قدیمه را از بین بردارد و بقایای قدیمه نیز عبارت از انواع خطاهائی بوده است که اگر شخص مفکر در آنها گرفتار آید، در نتایجی که با تفکیر خویش با آنها واصل می‌گردد، حتماً دچار خبط و خطا میشود. «بیکن» به چهار نوع عمده این انواع، تعبیر اوهام و یا (بتان) چهار گانه را بکار برده است و مانا گزیریم که قبل از وصف جانب ایجابی طریقه وی، راجع به هر یکی ازین (اوهام) چهار گانه بیانات مختصری بدهیم:

۱ - اوهام جنسی (۱):

این‌ها عبارت از خطاهائی است که انسان بحکم طبیعت بشری خویش، دچار آنها می‌گردد

1-Brown, G. Burniston, Science- Its Method and Its Philosophy. p.44

2-Novum Organum P.93

3- Idols of The Tribe

شما از قضیه‌ای به قضیه دیگری که از آن لازم می‌گردد انتقال می‌کنید، سپس ازین قضیه به قضیه دیگر انتقال می‌نمائید که لازمه آنست، بدون اینکه مؤدی به علم جدیدی گردد بلکه بدون دانستن اینکه آیا این قضایای بی‌کی به آنها اشتغال داریم. واقع را تصویر میکنند و یا تصویر نمیکنند. مگر اینکه این سلسله استدلال‌های قیاسی را یکی بعد دیگری تعقیب نمائیم، و بطرف بدائینی که در آغاز از ملاحظه واقع محسوس فرا گرفته ایم، برگردیم تا بدانیم که این بدایت در تصویر واقع صادق بوده است و یا نبوده است. و بدین طریق برای ماجایز گردد. و یا جایز نگردد. که واقع را بطور مبداء اتخاذ کرده و بطریقه استنباط قیاسی، بعضی از قضایا را از بعضی دیگر توأید نمائیم.

پس اگر نهضت اروپائی، بمشابه انقلابی علیه طریقه ارسطی در تفکر باشد، کانون این انقلاب در این است که دعوت میدهد تا مستقیماً بملاحظه طبیعت پرداخته شود. زیرا امتین قرون وسطی چشمان خویش را از طبیعت بسته بودند، و در تفکر آن بطرز استدلال استنباطی قناعت داشتند و از مسلماتی حرکت میکردند که آنها را بطور مقدماتی که شک بر آنها جایز نباشد، قبول میکردند.

«دیانت مسیحی و فلسفه افلاطونی، هر دوی آنها مانع اشتغال انسان بملاحظه طبیعت بودند؛ اولی برای اینکه اهتمام خویش را بعالم دیگری، غیر ازین عالم معطوف میداشت. و دومی برای اینکه هر چیزی که توسط حواس شناخته شود، در نزد آن معروض بخطا دانسته میشد. و آن عبارت از صور ناقصی از مثل کامله‌ای بود که راجع باشیاء در عقل الهی موجود است.

اگر کسی (در قرون وسطی) بمطالعه و تدقیق اوضاع حشره میوه می پرداخت «طوری که يك نفر عالم امریکایی چنین کرده است» این کار حتماً در چشم مردم (قرون وسطی) يك عمل بلا فایده تلقی میشد، بلکه عملی بود که گویا هیچ عاقلی تصور نمی‌کرد که انسان به آن اشتغال ورزد. چنانکه امروز در چشم ماحیات يك راهب و یا راهبه در يك دیو در بسته بیهوده مینماید. برای يك شخص مسیحی لازم بود که اهتمام خویش را جهت آماده ساختن نفس خویش برای حیات آخرت متمرکز سازد. جائیکه

هكذا از مثال های خطاهای عمومی بشری، اسراف انسان در بسط ساختن پدیده های طبیعت است، و عالم رایش از آنچه در حقیقت امر است، منظم و مطرد (۱) دیدن، زیرا گاهی ممکن است پدیده ای که ما آنرا بسط پنداشتیم، زیاده مرگب و معتد باشد، و تقابح پدیده هائی که ما آنها را منتظم و مطرد تصور کرده ایم، گاهی پرازشد و ذواضطراب باشد.

۱۲. وهام کف : (۲)

وهرانسان دارای کف خاصی است که در کسراتوار طبیعت و تغییر الوان آن تأثیر میکند. اگر جنس بشری بالعموم در طبیعت واحدی اشترک دارند که مؤدی بر رنگت همینی از خطاها گردد، پس هر فردی به این طبیعت مشترک، میل های خاصی را اضافه میکند که گاهی در آن شخص دیگری غیر از خودش اشترک نمی نمایند و این میلها به نوبت خود در طریقه تفکیر وی و طریقه نظرونی بر امور تأثیر میکنند. و این میلهای خاص بحکم عوامل محیطی تربیت، تغذیت، و نوعیت پیشه ای که به آن اشتغال دارد، تشکل میکنند. و تحصیل حاصل خواهد بود اگرند کردیم که هر یکی از خوانندگان نیز ناگزیر اند بهره ای از آنها در کیفیت تلویق محیط طبیعی و اجتماعی از وجهه نظر انسان، داشته باشد. چنانکه شخصی که از محیط زراعتی باشد دارای وجهه نظری است که در بسیاری از جوانب، از وجهه نظر شخصی که در محیط صنعتی قرار دارد مختلف است و کسی که در یک محیط فقرو احتیاج زیسته است آرای وی طوری تشکل میکند که متفاوت از آرای کسی است که در یک محیط راحت، عزت و ثروت زندگی کرده است. و کسی که دارای مرض و یا نقصان جسمی باشد، در نفس وی عقده خاصی تشکل مینماید، که بعداً اثر بزرگی در توجیه حیات فکری وی داشته میباشد. و امثال اینها هزاران عناصری است که شخص در حیات به آنها تصادف میکند و در توجیه فکری خویش از آنها متأثر میگردد.

بسیار واقع میشود که این توجیه فکری، صاحب آنرا در خطا اندازد،

۱- مطرد: هماهنگ، اطراد: هماهنگی. چنانکه اطراد طبیعت بمعنای هماهنگی طبیعت میباشد.

۲- (کف بمعنای مغاره است).

۲- (کف بمعنای مغاره است).

کسی در آنها فرقی بین افراد نمی‌پیدا شد، و ازین قبیل است سرعت خیز زدن به احکام عامه: قبل از تثبیت اساس مأموریتی که ما را در تصمیم حکم مساعدت کند، و این تسرع در حکم، بلك نقص بشری است که در همه جنس عمومیت دارد. اگر برای شخصی از عامه مردم، مناسب باشد که خویش را از اینگونه، نقص در احکام وارهاند، پس این امر برای عموماً در تند قیقات ایشان مناسب تر است و درین باره «بیکن» میگوید:

«جائز نیست که به عقل مسامحه کند که از حقایق جزئیة به قضایای عامه، خیز بزند و با پرواز کند... شایسته نیست که بالهای عقل را بکشائیم، بلکه بهتر اینست که آنرا با بستن زنجیرها، ثقیل بسازید تا مانع خیز و پروازش گردد».

و هنگامی از مثالهای او هام بشری، مداخلة عواطف مختلف در افکار است، ما فکرها، تکبر، آرزو، اضطراب و احترام، و بسا اوقات چنین میشود که بعد از اینکه شخصی به خطائی گرفتار آید، تکبر وی مانع این میگردد که آنچه را که صواب است اعلان کند و بسیار واقع میگردد که بحث کننده ای در بحث خویش به نتیجه معینی واصل نگردد که در آرزوی دوست و این آرزو وامل ویرا متمایل میسازد که طریقی را اختیار کند که او را به تحقیق آرزویش رساند، و این کار او را از بیطرفی، در تحقیق حقیقت، منحرف میگرداند. گاهی چنین واقع میشود که اضطراب بحث کننده ویرا وادار میسازد که در بحث خویش از سرعت حرکت کار بگیرد تا ازین قلق و اضطراب در مدت کوتاهی فراغت یابد، و گذشته ازینها، احترامات و رغبات، آرای معینی را در نظر ما جلوه میدهند تا ما آنها را برگزینیم، و از آنها دفاع کنیم جهت اینکه این احترامات و رغبات تا مین گردند، صرف نظر از اینکه آنها مقرون به صدق و حقیقت باشند. و شاید خطرناک ترین چیزی که هو او هوس ما در انحراف و تضلیل ما انجام میدهند، این باشد که آنها ما را متمایل میگرداند که چنان امثله ای را اختیار نمائیم که وجهه نظر ما را تأیید کند، و از امثله ای که متناقض آنهاست چشم پوشیم. از مثالهای آن یکی اینست که ما برای تأیید رأی خویش راجع به اینکه رویاها از حوادث مستقبل خبر میدهند، امثله قلیلی را که له آنهاست اختیار میکنیم و از امثله کثیری که علیه آنها باشد، اغماض مینمائیم؛ (۱)